یوسفعلی میرشکاک
y.mirshakak@panjerehweekly.com

قرن بیستم زمان تحویل اومانیسم به اصالت زنانگی

اراده معطوف به فروبستگی (قسمت هشتم)

جهت تکنولوژی رو به کدام سو است؟ کدام طبقه، کدام قشر، کدام جنس در نسبت با تکنولوژی فرا می‌رود و قدرت می‌گیرد؟ چه در میان کشورهای تولیدکننده، چه در میان کشورهای مصرف‌کننده، کافی است بنگریم کدام‌یک از طبقات مردم نسبت بیشتری با تکنولوژی دارند، یا از میان تمام صور تکنولوژیک، بیشترین وجوه آن در خدمت کدام جنس خواهد بود. در میان صور موجود تکنیکی، دو وجه متمایزند. جنگ‌افزارها و کالاهای خانگی. این دو وجه بیشترین تولیدات تکنیکی را به خود اختصاص داده‌اند و خادمان تکنولوژی (دانشمندان و مخترعان و مهندسان صنایع) نیز در پی اعتلای کیفیت و کمیت این دو وجه به جان می‌کوشند و ناخواسته و نداسته در خدمت کسانی هستند که با مرگ‌افزارها و زندگی‌افزارها سر و کار بیشتری دارند، یعنی نظامیان و زنان. از روزگران کهن تا به امروز، نظامیان مظاهر جنگ و مرگ و نیستی، و زنان مظاهر صلح و زندگی و هستی به‌شمار آمده‌اند. اما از انقلاب صنعتی به این سو، نظامیان علی‌رغم بروز جنگ‌های بزرگ در اروپا و آسیا و بعضا در آمریکا و آفریقا، از حیث قدرت، محدودتر شده‌اند و تصمیم‌گیری در جنگ به‌عهده آن‌ها نیست. آشکارا قدرت نظامیان به سیاستمداران و ثروتمندان و سران احزاب منتقل شده که از حیث کنش و منش به زنان شباهت بیشتری دارند تا به مردان. از طرف دیگر هر آن‌چه از دایره تولید تکنیکی به کار زندگی و رفاه می‌آید، در خدمت نیروی زنانه است که با انقلاب صنعتی قدم به ساحت کنش اجتماعی گذاشت و طی قرن نوزدهم و بیستم، در پناه تکنولوژی از حاشیه قدرت به متن آن رسید و اکنون در تکاپوی مستقر شدن در هسته قدرت است. طی دو قرن مذکور زن نه‌تنها در خانواده با مرد برابر شد، بلکه در اغلب کشورهای جهان زمام امور خانواده را در دست گرفت و با ورود به بازار کار در ادارات، کارخانه‌ها، فروشگاه‌ها، مراکز فرهنگی و هنری، آموزش ابتدایی و متوسطه و عالی، تبلیغات و... قلمرو قدرت خود را بسط و گسترش داد و نه‌تنها ظواهر حیات مادی بشر، بلکه اخلاق و مناسبات انسانی را دگرگون کرد و این‌همه در پرتو وجه زنانه تکنولوژی صورت گرفت. گاهی به‌نظر می‌رسد که تکنولوژی ذاتا زنانه است، زیرا جز به ساحت زنانه وجود (نفس) تحویل نمی‌شود. اما حتی اگر بخش اندکی از تکنولوژی به این ساحت تحویل شود، برای غلبه این ساحت بر دیگر ساحات بسنده است. زیرا از یک طرف تکنولوژی در تمام وجوه رو به سادگی و پشت به دشواری دارد و این ویژگی، ورود هرچه بیشتر زنان را به ساحت تکنیک تسهیل می‌کند، دیگر این‌که علاوه بر صور زنانه تکنیک (یخچال، فریزر، ماشین لباسشویی، ماشین ظرفشویی، زودپز، پلوپز، مایکروفر، همزن، جاروبرقی و... الخ) دیگر وجوه ساحت تکنولوژی نه‌تنها میان زن و مرد مشترک است، روز به روز ظریف‌تر می‌شود و از هر حیث به ساحت زنانه وجود تمایل بیشتری نشان می‌دهد. علاوه‌بر این‌ها، انسان عصر تکنولوژی ماهیتا شهرنشین است و شهر، ذاتا زنانه و مادرانه است. زیرا سکوت در شهرها مستلزم فاصله گرفتن از منش مردانه، نزدیک شدن به مسالمت، پرهیز از خشونت، بالابردن میزان بردباری و تحمل، رعایت حقوق دیگران و تحمل ازدحام نفوس است و این ویژگی‌ها زنانه‌اند و در جنس مذکر نیز مربوط به وجه زنانه نفس و عقل هستند. دیگر این‌که شهرهای جهان مدرن غایتی جز مصرف ندارند و دعوت به هرگونه مصرف در تمدن تکنولوژیک به زنان محول شده است و چهره‌های زنانه‌اند که در تبلیغات نقش داعی را به عهده دارند. اگر از منظر تمدن‌های ماقبل مدرن به این وجه از حضور زن بنگریم، چنین به‌نظر می‌آید که در تبلیغ برای کالاهای مختلف از زنان سوءاستفاده می‌شود؛ حال آن‌که حتی اگر قصد تولیدکنندگان چنین چیزی باشد، در عمل این کلاست که به وجه زنانه وجود بشری تحویل می‌شود و چهره و حضور زن و زنانگی است که متن را به خود اختصاص می‌دهد و کالا و مصرف آن را - که آن‌هم ماهیتا امری زنانه و نفسانی است - به حاشیه می‌راند. ممکن است این حرف‌ها در مواجهه نخست چندان معقول به نظر نیاید، حال آن‌که بسنده است به فضای زندگی در شهرهای جهان اسلام بیندیشیم و آن را با فضای زندگی نیم قرن پیش یا بیشتر در همین شهرها بسنجیم و به‌ویژه به تفاوت اخلاق و آراء و اهواء و آمال زنان مسلمان کنونی با مادران و مادربزرگ‌های آن‌ها در همین شهرها؛ از سر تأمل بنگریم و در این معنا نیز قدری باریک‌بینی داشته باشیم که میزان تقلید زنان جوامع اسلامی از مقتداهای غربی خود، در خلوت بسیار بیش از جلوت است.

> مظهر مدرنیسم، مرد بود و مظهر پست‌مدرنیسم، زن است. البته چنین نظری هرگز اعلام نشده است، اما نه از آن رو که بی‌وجه است. از آن‌رو که بدیهی است

مظهر مدرنیسم، مرد بود و مظهر پست‌مدرنیسم، زن است. البته چنین نظری هرگز اعلام نشده است، زیرا جز به ساحت زنانه وجود ناخواسته و نداسته است. از آن‌رو که بدیهی است. متفکران غرب، مدرنیته را به انسان تحویل می‌کردند، اما ویژگی‌های انسان مدرن در اندیشه فلسفی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... فارغ از جنسیت نبود. فلاسفه، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و سیاستمداران، ناخواسته و نداسته تحت تأثیر آرای نفسانی و عقلانی ماقبل مدرنیته بودند. نه‌تنها در علوم تجربی، بلکه در علوم نظری، از دین گرفته تا فلسفه، هرجا که سخن از انسان به میان می‌آمد مصداقی جز «انسان مذکر» نداشت. علاوه‌براین، فاهمه جمعی در تمام جهان، پیشاپیش حکم خود را در مورد زنان صادر کرده بود: ضعیف، احساساتی، ظاهربین، وابسته به مرد، ناتوان از ورود به عوالم عقلانی و در مجموع جنس دوم و جز در موارد به شدت نادر، موجودی که صرفا به کار توالد و تناسل می‌آید و در عداد جانوران اهلی است. له یا علیه چنین چشم‌اندازی، موضع‌گرفتن آن‌هم در موقعیت پست‌مدرن، تأثیری در روند فمینیسم ندارد. در قرن بیستم که در حقیقت قرن تحویل اومانیسم به فمینیسم بود، له یا علیه زن و زنانگی موضع گرفتن واجد اهمیت بود، زیرا زنان در پی برابری با مردان بودند، اما در یکی دو دهه پایانی قرن بیستم، پس از این‌که لااقل از حیث نظری، اجمالا و تفصیلا برابری زن و مرد در جهان غرب و وابسته به غرب (غرب‌زده) پذیرفته شد، ساحت فمینیسم به معنی «مذهب اصالت زنانگی» یا «مذهب اصالت زن» گشایش یافت. می‌توان از دو فمینیسم سخن به میان آورد، فمینیسمی که از انقلاب فرانسه تا جدودا نیمه اول قرن بیستم در تکاپوی به رسمیت شناخته شدن برابری حقوق زن و مرد بود و فمینیسمی که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی مطرح شد و گفته و ناگفته، اولا مدعی برتری جنس زن بر مرد است، ثانیا مردی را به‌عنوان مرد به رسمیت می‌شناسد که مذهب اصالت زن را پذیرفته باشد، ثالثا مبانی فرهنگ، هنر، فلسفه، اخلاق، دین، سیاست، اقتصاد و دیگر وجوه حیات فردی و جمعی انسان را مورد پرسش قرار می‌دهد و ضمن طرح پرسش، ثابت می‌کند که تمام وجوه مذکور «مردمحور» است و بنابراین نادرست و بیدادگرانه؛ زیرا نیمی از هستی و هویت بشری در آن‌ها به سهو یا عمد مغفول مانده، یا این‌که اساسا به چیزی گرفته نمی‌شود. از چشم‌انداز فمینیسم، نه‌تنها تمام مواریث بشری قبل از مدرنیته، بلکه تمام مواریث مدرنیته از ادبیات تا فلسفه، از روشنگری تا اعلامیه حقوق بشر، به «تهان‌روشی»، نادیده گرفتن حقوق زنان در تمام وجوه، مردمحوری و مردانگی‌فروشی، خودفریبی، دروغ و بیدادگری متهم است.

این اتهامات غالبا با استناد به قول و فعل اهل سیاست، فلاسفه، نویسندگان و... به اثبات می‌رسد. اکنون که ظاهرا در روزگار «موج سوم فمینیسم» به‌سر می‌بریم، دائرمداران اصلی «مذهب اصالت زن» حتی نسبت به تصدی مشاغل عمده سیاسی نیز کمتر اعتنا می‌کنند، زیرا زنانی که در مقام نخست‌وزیر و ریاست‌جمهوری، طی قرن بیستم کشورهای مختلف را اداره کردند، نشان دادند که تصدی این‌گونه مناصب، بسیار پیش‌پا افتاده‌تر از آن است که تصور می‌شد. سران موج سوم «مذهب اصالت زن»، دانسته یا ندانسته زنان را به فتح قلمروهای اصلی هستی بشری یعنی تفکر، فلسفه، جامعه‌شناسی و دیگر علوم عقلی و هنر و نقد هنر و از این قبیل برمی‌انگیزند. تقریبا تمام زنان سرآمد هم‌روزگار ما ترجیح می‌دهند که فی‌المثل صاحب کرسی تاریخ هنر یا فلسفه باشند تا پشت میز وزارت خارجه یا معاونت رییس‌جمهوری. زیرا اجمالا دریافته‌اند که فجایع ناشی از سیطره چند هزار ساله «مردسالاری»، نتایج و توابعی دارد که جز با «تفکر و هنر در پرتو زن‌سالاری» رفع و دفع نمی‌شوند. من به این دعوت و داعیه پنهان و آشکار، عنوان «عزیمت به ساحت غربی وجود» می‌دهم که هم‌اکنون صور و مظاهر آن در وجوه بی‌شمار سراسر جهان را هم‌رنگ کرده و تقریبا جز تاق بن مذهب قلمروی متمایز و ناهم‌رنگ باقی نگذاشته و حتی در این دو قلمرو نیز کم و بیش تصرف می‌کنند. همان‌گونه که پست‌مدرنیسم در متن مدرنیسم ظهور می‌کند و بسط و نشر خود را مدیون روشنگری و عقل نقاد است، فمینیسم نیز میراث‌دار و جانشین اومانیسم است. اگر در روزگار مدرنیته، نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر واژه‌ای را به‌کار بردند که هم به معنی مرد بود و هم به معنی انسان (Home)، و ناخواسته نشان دادند که دعوی روشنگری و سوژه متعالی و دیگر شعارهای مدرن از قبیل آزادی و برابری و... الخ، حجاب پرستش و ستایش نفس اماره در مقام نرینگی است؛ در روزگار پست‌مدرنیته نیز که Home به Femina جای سپرده است، اغلب دعاوی و دواعی، حجاب پرستش و نیایش نفس اماره در مقام مادینگی است که من آن را غایت تکنولوژی و تمدن تکنولوژیک می‌دانم و از آن با عنوان «ساحت غربی وجود» یاد می‌کنم و معتقدم واپسین مرحله نیست‌انگاری است و پس از آن‌که این ساحت به معنای واقعی تام و تمام کلمه گسترش یافت، فتوح و گشایش ایزدی فرا می‌رسد □

ادامه دارد...

بازتاب

بهزاد کتیرایی
مدیریت تربیت بدنی سازمان صدا و سیما

جبهه ملی به تختی خیانت کرد

از شایعه خودکشی تا دلیل واقعی مرگ تختی

در شماره پیش «پنجره» پرونده‌ای به بازخوانی زندگی و کالبدشکافی مرگ جهان پهلوان تختی اختصاص یافت. آنچه در پی می‌آید دیدگاه یکی از محققین این حوزه در قبال این پرونده است که از نظر می‌گذرانید:

دو سال پیش گفت‌وگویی با یکی از سایت‌های خبری داشتم درباره تختی، به‌یک‌باره هجمه‌ای به تختی شد که دلیل آن را نمی‌دانم. متأسفانه چند سالی است که چنین اتفاق‌هایی می‌افتد؛ تیپ روشن‌فکران این‌گونه عمل می‌کنند.

در دیگر کشورها به خوبی هوای چنین اشخاصی را که حتی با تختی قابل قیاس نیستند، دارند. اما ما بعد از ۴۵ سال، اسطوره ملی ایران را خراب می‌کنیم؛ نمی‌دانم به‌دنبال چه‌چیزی هستیم و به چه‌چیز می‌خواهیم برسیم.

تختی شخصیت بسیار بزرگی است و زوایای پنهان گوناگون دارد؛ این زوایا برای عوام روشن نیست. برخی اصلا نمی‌دانند چرا تختی شده تختی! می‌گویند او تختی شده، چرا ما نشویم! او مدال‌آورده ما هم آوردیم. او به زلزله‌زدگان بوبین‌زهرا کمک کرده، ما هم مثلا به زلزله‌زدگان بم کمک می‌کنیم - این را به‌عنوان مثال می‌گویم، منظورم شخص خاصی نیست - خودشان را با تختی مقایسه می‌کنند. می‌گویند تازه تختی تحصیلات کلاسیک نداشته، ولی ما داریم. شرایط آن زمان را درک نمی‌کنند و بعضی‌ها هم به‌دلیل حسادت این حرف‌ها را مطرح می‌کنند.

حسادت پرینگ نیست، اما این اسطوره به‌قدری بزرگ است که می‌خواهند روی صورتش خط بیندازند. علت این بزرگی را نمی‌فهمند و چون نمی‌فهمند به آن حمله می‌کنند. هیچ دلیل سیاسی برای این‌کار وجود ندارد. تختی متعلق به همه است. حتی به همه زمان‌های مختلف تعلق دارد.

بعضی‌ها فکر می‌کنند تختی آدم ساده‌ای بود که نمی‌دانست کیست؟ ورزشکاری بوده که یکسری خصلت‌های جوانمردانه هم داشته، ولی جایگاه و موقعیت خود را نمی‌دانسته است. اگر کسی فکر کند تختی به موقعیت خودش واقف نبوده، خیلی ساده‌لوحانه فکر می‌کند. تختی خودش را خوب می‌شناخت، می‌دانست که در جامعه الگوست و مورد توجه قشر عظیمی از افراد جامعه قرار دارد بنابراین از خودش مراقبت می‌کرد.

مرحوم عدل که آن سال‌ها کابینان تیم ملی والیبال بوده، به من می‌گفت: ما با تختی در خیابان راه می‌رفتیم به یک جوی پهن رسیدیم، من از جوی آب پریدم، اما دیدم تختی آن‌قدر کنار جو راه رفت تا به یک پل برسد و از روی پل رد بشود. دلیل این کارش را پرسیدم، گفت ما ورزشکاریم و الگوی جامعه‌ایم. باید مراقب راه رفتن خود هم باشیم. چون مردم ما را می‌بینند. ما این خصوصیات را در تختی می‌بینیم. خیلی از حرف‌ها را نمی‌شود زد، چون ممکن است به برخی شخصیت‌های امروز بر بخورد؛ مثلا در یکی از سفرهای خارجی تختی یکی از هم‌دوره‌ای‌هایش که الان هم شاید زنده باشد، به صورت او سیلی می‌زند.

چرا؟ چون نمی‌توانستند بزرگی او را تحمل کنند، اما تختی هیچ‌کاری نمی‌کند و فقط سرش را پایین می‌اندازد. این شخصیت یک بزرگ‌مرد است که در اوج قدرت می‌گذرد.

تختی چیزی در ردیف پوریای‌ولی است و ما باید ابعاد شخصیتی، جوانمردی و معنویت او را حفظ کنیم و پرورش دهیم و بگذاریم الگوی خوبی برای ورزشکاران ما باشد.

اگر ما بخواهیم ورزشکاران امروز را با تختی مقایسه کنیم، به بی‌راهه می‌رویم. چون ابعاد روحی و شخصیتی تختی از نظر فرهنگی بسیار بزرگ بود. به شکلی که به جامعه خود، آموزش می‌داد. در زمان حیات تختی، من ۹ ساله بودم و ماجراهای آن زمان را به یاد دارم. چون آن‌موقع تلویزیونی وجود نداشت و رادیو هم خیلی گسترده نبود، قشر عظیمی از مردم هم بی‌سواد بودند و عملا کمتر کسی روزنامه می‌خواند. وقتی مرگ تختی اتفاق افتاد، ساواک یکسری روزنامه فوق‌العاده چاپ کرد و در محله‌ها پخش کرد. هنوز چهره روزنامه‌چی را که در محله ما داد می‌زد: «تختی خودکشی کرد» به‌خاطر دارم. به این ترتیب ساواک از این طریق در جامعه القا کرد که تختی خودکشی کرده است. اگر بگوییم تختی خودکشی کرد؛ یعنی همان تحلیلی که سازمان اطلاعات و امنیت ملی شاه می‌خواست قبول کرده‌ایم. همین را الان عده‌ای از روشنفکران ما مطرح می‌کنند که البته خیلی ابلهانه است. مرگ تختی در واقع یک اعدام نرم بود، می‌خواستند بی‌سر و صدا او را از میان بردارند.

اتفاقا چون نگران بودند گفتند خودکشی. اگر می‌گفتند تختی کشته شد یا تختی را زدند، قیامت می‌شد. یکسری جوان بی‌باک به خیابان‌ها می‌ریختند و اوضاع به‌هم می‌ریخت.

بنابراین ساواک تحلیل کرد و گفت چرا ما خودمان را درگیر مسأله‌ای کنیم که به این راحتی حل می‌شود؟ نقشه کشیدند و مسأله را این‌گونه مطرح کردند که تختی مشکل خانوادگی داشته و به هتل رفته. در حالی‌که هتل «اتلانتیک» آن‌موقع دقیقا کنار مقر ساواک قرار داشت.

مشخص نیست کدام‌یک از عوامل شاه در این مسأله دخیل بودند؛ چون سندی هم وجود ندارد؛ ولی خیلی دقیق کار شده.

تختی قبل از مرگ روی کاغذ یادداشت هتل، وصیت‌نامه نوشته است. کسی که برنامه خودکشی و اعتقاد به وصیت‌نامه دارد؛ روی کاغذ هتل این کار را نمی‌کند. تازه کسی که اعتقاد به وصیت‌نامه دارد، هیچ‌وقت خودکشی نمی‌کند. وصیت‌نامه هم یک وصیت‌نامه مالی بوده. بدهکاری و طلب‌کاری‌هایش را نوشته.

کسی که در زندگی خودش مو را از ماست بیرون می‌کشد آیا نمی‌داند خودکشی کار بدی است؟ مگر تختی آدمی بود که اطلاعات دینی کمی داشته؟

با خانواده آقای طالقانی مراوده داشت. یعنی این آدم به‌شدت مذهبی که این‌قدر به ادای دین مقید است نمی‌داند خودکشی حق‌الناس است و راه توبه ندارد؟

> اگر کسی فکر کند تختی به موقعیت خودش واقف نبوده، خیلی ساده‌لوحانه فکر می‌کند. تختی خودش را خوب می‌شناخت، می‌دانست که در جامعه الگوست و مورد توجه قشر عظیمی از افراد جامعه قرار دارد بنابراین از خودش مراقبت می‌کرد

تختی اسطوره بزرگی است و خیلی‌ها به این دلیل که ابعاد شخصیتی او را نشناخته‌اند، دنبال این هستند که چهره او را خدشه‌دار کنند.

تختی یک آدم سیاسی و جزو جبهه ملی بود. محبوبیتی داشت که آن‌موقع بعضی از روحانیون مبارز هم نداشتند؛ مردم بسیار دوستش داشتند.

در مسابقه‌ای با یک کشتی‌گیر خارجی به پای مصدوم این کشتی‌گیر دست نزد. این چیزها موجب شد تختی محبوب شود. کمک به زلزله‌زدگان بوئین‌زهرا و هزار کار مهم دیگری هم انجام داده که در جایی ثبت نشده است.

البته می‌دانید آن زمان هرکس وارد کارهای سیاسی می‌شد، در سیستم امنیتی شاه که می‌گرفت. مثلا در پرونده‌اش نوشته بودند که آقای تختی با رژیم شاه مقابله می‌کند. البته مقابله افراد مختلف با رژیم پهلوی شدت و ضعف داشت. تختی جایگاه خودش را به‌خوبی می‌شناخت و آگاهانه وارد مسائل سیاسی شده بود. مسائل مذهبی، مسائل جامعه، فقر و غنای جامعه و... همه این‌ها را درک می‌کرد. بنابراین به شخصیتی تبدیل شد که برای رژیم شاه خطرناک بود.

تختی اخلاص داشت، اخلاص بود که تختی را بزرگ کرد و به این‌جا رساند. شاید کمک‌هایی که دیگران به زلزله‌زدگان کردند، خیلی بیشتر از تختی بود، ولی این نام تختی بود که ماندگار شد.

ریشه محبت و عشقی که همه مردم به تختی داشتند، همین اخلاص بود. اخلاصش هم به‌دلیل اعتقادات مذهبی بود. اعتقاد به دین، خدا، ائمه و نمازی که می‌خواند.

همسرش بعد از مرگ تختی حتی ازدواج هم نکرد. در صورتی‌که اگر مشکلی بین آن‌ها بود، این‌قدر به تختی وفادار باقی نمی‌ماند.

به خانواده تختی ظلم شد. خدا خودش گفته ما انسان را در رنج آفریدیم، همه کم و بیش رنج و سختی دارند. این تعبیر غلطی است که بگوییم چون تختی در زندگی مشکل داشته، خودکشی کرده. البته فاصله طبقاتی بین آن‌ها وجود داشته، همچنین همسر تختی دانشجو بوده. اختلاف‌هایی از این دست داشتند، اما این‌ها دلیل خودکشی شخصیتی به این بزرگی نمی‌شود.

خودکشی چیزی بود که ساواک شایعه کرد و اولین کسانی‌که این ادعای هدفدار ساواک را قبول کردند، روشنفکران آن‌موقع بودند. اما کسی مثل جلال آل‌احمد این خودکشی را تکذیب کرده و قبول نمی‌کند، اما بعضی از روشنفکران قبول کردند.

چطور می‌توان پذیرفت که یک آدم به‌شدت سرشناس که از دست شاه، بازوبند پهلوانی گرفته و حتی سرش را پیش او خم نکرده، تصمیم به خودکشی می‌گیرد و می‌رود به هتل آتلانتیک درست کنار یکی از مقرهای ساواک، برای چند روز یک اتاق می‌گیرد. شهربانی هر روز باید آمار مسافران هتل را به ساواک می‌داده. چطور است که در هیچ‌یک از پرونده‌های شهربانی هیچ اسمی از غلامرضا تختی برده نشده!

ساواک هم دنبال سوژه‌ای بود که تختی را تخریب کند. بعد سه روز او را رها کرده‌اند و یکی از کارکنان هتل متوجه می‌شود که از اتاق تختی هیچ صدایی نمی‌آید.

حتی کارکنان هتل این ماجرا را اصلا به شهربانی نگفته‌اند و مستقیما به ساواک اطلاع داده‌اند؛ یعنی شهربانی هم در ماجرا حضور نداشته.

بنابراین کاملا مشخص است که همه این‌ها هدایت‌شده بوده و قتل تختی، یک اعدام نرم به‌حساب می‌آید که دستگاه امنیتی شاه کاملا با برنامه انجام داد و بسیار دقیق و متأسفانه کسانی‌که باید اصل این موضوع را افشا می‌کردند، اولین کسانی بودند که این دروغ را باور کردند، اما مردم باور نکردند؛ هر فرضیه‌ای را مطرح می‌کردند، اما خودکشی را نه.

متأسفانه در برخی نوشته‌های جبهه ملی هم به این مسأله اشاره شده و آن‌ها هم قضیه خودکشی را باور کردند.

جبهه ملی در حق تختی خیانت کرد.

این کارشان هم ناآگاهانه نبود. کاملا آگاهانه این شخصیت را زایل کردند. به‌جای این‌که از تختی که هم‌سوی جبهه ملی بود حمایت کنند، دروغ خودکشی او را باور کردند. جبهه ملی رسما اعلامیه داد که تختی خودکشی کرده؛ اما مردم باور نکردند. تختی در قلب مردم همان تختی پهلوان باقی ماند؛ امروز هم هست و از این پس نیز خواهد بود □